



پروفیسور فضل اللہ رضا

سازمان ہم نشینی

رئیس جامع علوم انسانی

عوامل سادہ طبیعی هماہنگ در سازمان شعر دیدہ میشود:
 گل - گل - مشک و عبیر - بوی خوش - محبوب -
 مستی - کمال - دست - بودن - نشستن - اثر کردن - گفتن -
 روز و حمام .

بر پایه اصول زیباشناسی کہ پیش از این عرضہ کردیم (۱)
 شاعر در درون خانہ طبیعت است . درس ہم نشینی و کمال ہم نشین
 چنان پوشیدہ و لطیف است کہ طبع سرکش ہیچ از آن خبری
 در نمی یابد . بذوق نمی زند کہ استاد باز میخواید درس علوم
 اجتماعی و اخلاق بدهد سخن با ہمہ معنی و اندرزی کہ در
 بردارد درس مکتبی نیست و در محفل شعر سرودہ شدہ است .
 گلی است خوشبوی و بلطافت بما میگوید کہ این بوی
 ہم نشینی و ہم بستری با گل است کہ وی را عبیر آگین کردہ

از اشعار بسیار روان و سادہ سعدی کہ زیبائی و طراوت
 آن مشام جان را معطر میکند ، این قطعہ معروف ترجمہ پذیر
 است کہ بنظر من باید جاودانہ در کتابهای درسی دبستانها منعکس
 کنند :

گلی خوشبوی در حمام روزی
 رسید از دست محبوبی بدستم
 بدو گفتم کہ مشک یا عبیری
 کہ از بوی دلاویز تو مستم
 بگفتا من گلی ناچیز بودم
 ولیکن مدتی با گل نشستم
 کمال ہم نشین در من اثر کرد
 و گرنہ من همان خاکم کہ هستم

و گرنه او همان خاك است كه بود .

اگر حافظه ام مرا با شتاب نیفکنده باشد ، شش قرن بعد نظیر همین نکته را ایرانی فرهنگ دوست دیگری (۲) بطافت از زبان فرانسه بقاری بر گردانده است :

Dis - moi qui tu frequentes , Je te dirai qui tu - es

تو اول بگو با کیان دوستی

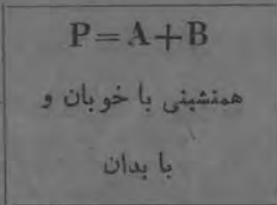
من آنکه بگویم که تو کیستی

همان ارزش آشنایان تو

بهائی است بر قیمت جان تو

این شعر زیبای طبیعی بسیار فصیح و بلیغ است . اگر لطافت آن بتواند با سخن استاد شیراز برابری کند گسترش علمی آن هر دو حال همنشین خوب و همنشین بد را فرامیگیرد . درباره تاثیر همنشین خوب و بد اشعار زیاد می شناسیم ولی شعر کوتاه طالب اف جامع هر دو حال است .

اگر بخواهیم دستگاه علمی بر پایگاه شعر سعدی استوار کنیم حاصل چنین خواهد بود :



X ————— PX

همنشینی با خوبان و

با بدان

یعنی میگوید اگر اثر PX را باستاد جامعه شناس عرضه کنیم و اگر استاد سازمان P یعنی چگونگی همنشینان ما را بشناسد آنگاه بتحقیق خواهد دانست که ارزش ما چیست و X از کدام متاع است . پس باین ترتیب مرد آگاه از شناسائی P و PX به X پی می برد . در مواردی که علم دقیق وقاطع در دسترس نباشد عالم P را تخمین میکند و از روی آن بقیاس تخمینی اطلاعاتی از X بدست می آورد . بزبان علمی غالباً این دقایق را چنین می نگارند :

$$X = P^{-1} (P X)$$

در اصطلاح گسترده تر P معرف هر گونه تبدیل و تاثیر و فعل و افعال است .

P-1 عکس و واژگونه همان تبدیل و تاثیر را می رساند ، پس واضح است که توالی این دو عمل یکدیگر را خنثی میکنند یعنی :

$$PP^{-1} = P^{-1}P = 1$$

شعر دیگری بخاطر آمد که در آن بجای گل سعدی نارنجی که از دست دوست میرسد بوی جان میگیرد . اینجا دستگاه P همان همنشینی است که آهن ربای عشق بدست معشوق در آن تشبیه شده و هر چه که از آن سوی بگذرد بوی معشوق خواهد آورد . شعر از دکتر محمود افشار (۳) است و آنرا از حافظه نقل میکنم بهمان نحوی که از مجله آینده در حدود چهل سال پیش بذهن سپرده بودم :

دو نارنج آوده بودند روزی

یک از بوستان و یک از دلستانم

یکی را بصد رنج و آذوبه و محنت

بپرورده در باغ خود باغبانم

یکی را بصد ناز و با نازنینی

فرستاده آن دلبر مهربانم

یکی را نهادم به بالای میزی

یکی را گرفتم به برهمچو جانم

پراکند عطری و شوری و شوقی

یکی در مشامم یکی در روانم

یکی رانه بوییم نه در دست گیرم

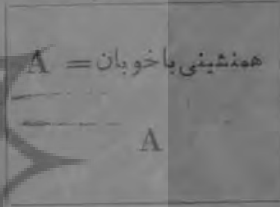
دمی نیز نبود نگاهی بر آنم

یکی راز شوقی که دارم به بوییش

ازین دست با دست دیگر ستانم

میان دو نارنج هم رنگ همبو

چه فرق است آخر ندانم ندانم



A = همنشینی با خوبان

AX

A

دستگاه A معرف و مشخص همنشینی و آثار آن است . وقتی عامل X در این دستگاه وارد شود AX خوبتر و پاکیزه تر از آن بیرون میاید . اگر دستگاه صحبت و همنشینی A عیب آمیز باشد آنگاه X بفیض صحبت A معطر میشود و بصورت AX در میآید . اگر خوبیهای دیگر هم در هوای مصاحبت همنشین جانانه باشد ، آن نکوئی ها مانند جاذب آهن ربای قوی ، لافل در اجسامی که پذیرش دارند ، اثر بر جای میکنند . چندانکه AX نمودار تاثیر خوبیهای A در X می گردد . دستگاه دیگر B که اثر همنشینی بد را ارائه کند ساخته می شود که ورود به آن از خوبی و پاکیزگی X خواهد کاست . بطوریکه BX انعکاس بدیهای B در X خواهد بود .

سعدی نیز اقتراع همین سازمان کلی همنشینی را در مصحبت با خوبان P = A و مجالست با بدان P = B در جای دیگر در گلستان بکار می برد :

پسر نوح با بدان بنشست

خانندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کعبه روزی چند

پی نیکان گرفت و مردم شد

شعر منسوب به طالب اف از آن روی معنی اعم و گسترده تر از سخن استاد شیراز دارد که همنشینی بدو خوب هر دو را در بر میگیرد و انگهی تحلیل (Synthesis) هم بکار می برد .

گفت که تشخیص و تعریف مطلق عدد يك در دسترس ما نیست ،
 همینقدر عددی را واحد می نامیم . مثلا طولها را با متر اندازه
 میگیریم و قس علیهذا .

در مدارج مقدماتی ادب و هنر هر تازه کار نیم مستی خود
 را آینه جهان نمای ادب و هنر می شمارد - اما مگر میشود با
 او بحث کرد که تو آن جان جانان واحد مطلق نیستی ، تنمیروی
 و نسبت را در نیافته ای ؟

در اشعار عارفانه هم گاهی عنوان میکنند که سازمان روان
 آدمی اگر در راه حق صیقل داده شود و صفائی بتدریج حاصل
 کند به آینه یعنی $P=1$ نزدیک میشود ، چندانکه آینه جمال
 شاهی میگردد و چهره معشوق ازلی در آن تجلی میکند .

آینه دل چون شود صافی و پاک

نقشها بینی برون از آب و خاک

هم به بینی نقش و هم نقش را

فرش دولت را و هم فرش را

(مثنوی رومی)

جستجوی این سازمان همنشینی جان پرور ، این تقرب
 به آستان دوست ، این رهروی در راه وصال را بزبان علمی بالا
 اینطور تعبیر میکنم که باید سالک طریق مانند سلسله اعداد
 متقارب بسوی حد و مرز آینه واحد که به آن نمیتوان رسید در
 سیر باشد سیر سالک یعنی ، تکاپوی ابدی بسوی دوست :

$$P = 1 \rightarrow \text{حد} , P_1, P_2, P_3, \dots$$

مانند سلسله اعداد

$$1/9, 1/99, 1/999, \dots$$

از هر طریقی میتوان بسوی این کعبه آمال رهسپار شد
 همینقدر که سلسله متقارب باشد نه متباعد (convergent)

(not divergent) امید وصال هست ، و اهل علم میدانند

که مقام نخست سالک هر چه و هر کجا باشد باز راه بسوی دوست
 باز است .

چه عالم باشی چه عامی ، چه زاهد خام مدرسه جامع ،
 با واعظ فصیح منبر دیوانی ، چه عارف ربانی ، چه پیاله گیر
 خانقاه ، چه میخواره عرق فروشی سرگذر . مقام و قابلیت
 کتونی تو آنقدرها شرط نیست ، راه و روش و جهت قبله تو بیشتر
 سلسله جنبان کارتواست .

هر جا هستی متقارب باش نه متباعد ، مشغول کار او باش
 نه خربنده و بت پرست و بت تراش .

غبار راه طلب کیمیای بهر روزی است

غلام دولت آن خاک عنبرین بویم
 تو خانقاه و خرابات درمیانه مبین

خدا گواه که هر جا که هست با اویم

(حافظ)

باین ترتیب جان ناهموار سر گراشت به آینه نزدیکتر

که يك را افزون است هم رنگ و هم بو

به پیش مشامم بر دیدگانم

بپرسیدم احوال هر يك از آن دو

که گوئید از خویشان داستانم

بپاسخ چنین گفت فارغ اول

که من ناز پرورده بوستانم

دگر گفت من نیز آیم ز بستان

و گر بیشتر زین بچوئی نشانم

مرا چیده ز آنجای دستی که دانی

فرستاده دست آن دلستانم

شعر ساده و طبیعی و روان است و من آنرا سو و زیبا

میدانم و داستان گل خوشبوی سعدی و سازمان P همنشینی با

خوبان از آن بیرون می تراود ، شعر نمونه ایست از سخن سخن

گوی نو گرای کهن آشنا .

*

در شعر و ادب فارسی وقتی از آینه سخن در میان است ،
 بزبان علمی که در مقاله عنوان کردیم آینه معادل ($P=1$)
 است :

$$PX = X \text{ و } X = P^{-1}(PX) = X$$

مثلا وقتی حافظ میگوید :

در پس آینه طوطی صفتم داشته اند

آنچه استاد ازل گفت بگو میکنم

یعنی بنا بقیده اهل جبر آنچه از دستگاه بیرون می تراود

$PX = 1 \ X = X$ معادل همان ورودی دستگاه است ، اختیاری

در کار نیست ، PX همان X است و از همان دست که میبرورد

می رویم .

از حسن وثوق (وثوق الدوله) هم قصیده ای (۲۷ بیت)

می شناسیم که از پی نشان دادن نقش آینه $P=1$ ذکر چند بیت

آن مناسب است :

گر ندوی زشت زشت نماید در آینه

مرد حکیم خرده نگیرد بر آینه

مرد حکیم آینه دار طبیعت است

دارد و دیده در دل و هم در سر آینه

تعریف ذات آینه حدمن و تو نیست

آئینه را بس است ستایشگر آینه

بیت اول میگوید وقتی آدم بداند $P=1$ است دیگر ایراد

نمی گیرد چرا زشت زشت می نماید ، یعنی چرا $PX = X$ است .

بیت دوم مرد متفکر را بسوی طبیعت میخواند - سخن از همان

نوع است که اینجانب در مقالات دمعیاری در زیباشناسی شعر فارسی ،

به آن اشاره کرده ام که شاعر و عالم متفکر بیشتر از طبیعت

الهام می پذیرند تا از ساخته های جامعه . روش اخیر بیشتر در

مدار کار نویسندگان و روزنامه نگاران است تا شاعران و

آفرینندگان مدارج علمی .

اگر بخواهیم بیت سوم را جامعه علمی بپوشانیم میتوان

میشود ، بیش درون می یابی (۴).

در این رهروی ، ریاضت و کار و صیقل ضرورت دارد . اما ریاضت و عبادت محدود به آداب صوری این دین و آن آئین نیست ، در کار علم و معنی هم اگر غرق شوی کسی از عالم بالا از تو باز نمی پرسد که ریاضت را در طریق جستجو و پژوهش علم فیزیک بدست آورده ای یا خدمت بخلق ، یا فرو رفتن در فلسفه و تفکر ، یا شعر و نقاشی نو یا شعر سنتی ، معیار امید وصال یکی است ، هر آن طریقی که گام بگام و نفس به نفس تو را از خود پرستی و بت پرستی برهاند ، تو را به آن واحد به آن معشوق یگانه ، به آن يك جهان افروز نزدیکتر کند ... اما مفهوم علمی حد و مرز (Limit) و وصل را هم بدان که دانسته رفتن خوشتر است :

این راه را نهایت صورت کجایان بست

کش صد هزار مشکل بیش است در بدایت
جلال الدین بلخی در جایی میگوید (۵) از هر طریقی جویای

شناخت خویشتن خویش شدم ، هیچکس بمن نگفت که کیم و نقش چیست . دنبال آینه ای میگشتم که خود را در آن به بینم (یعنی دنبال سازمان هم نشینی $P=1$) سرانجام آینه والای جان آدمی ، آن جان جان را یافتم که در آن روی بار منعکس تواند بود ، آن یار جهان پیمای که از همه دوراست و به همه نزدیکتر از جان (۶):

نقش جان خویش میجستم بسی

هیچ می نمود نقشم از کسی

گفتم آخر آینه از بهر چیست؟

تا بداند هر کسی که جنس کیست

آینه آهن برای لئو نه است

آینه سیمای جان سنگین به است

آینه جان نیست الا روی یا در روش کا و علوم انسانی و مطالبه

روی آن یاری که باشد ز آن دیار

در جای دیگر می فرماید :

اندیشه را رها کن و دل ساده شو تمام

چون روی آینه که به نقش و نگار نیست

چون ساده شد نقش همه نقشهادر اوست

آن ساده رو ، ز روی کسی شرمسار نیست (۷)

به بیان نیم علمی که بیشتر عرضه کردیم بیت آخر مویده آن است که اگر میخواهی درون و برونت یکسان شود و از رنج دورویی سرگشته و شرمسار نباشی باید X و PX را یکسان کنی ، یعنی $PX=X$ و بالنتیجه $P=1$ پس باید سازمان پر نقش و نگار پیچیده هزار رنگ P را کنار بگذاری و بکوشی تا به مقام آینه $P=1$ برسی .

برخیز و سنگ و آهن بردار و به صیقل آغاز کن تا بلکه از درون این معده نشخوار گاه و پشت تعظیم فروش و مغز گدای حسابگر آن «تو» را زودتر تاوقت باقی است بدست بیآوری :

هر کسی اندازه روشن دلی

غیب را بیند بقدر صیقلی

هر که صیقل بیش کرد او بیش دید

بیشتر آمد برو صورت پدید

*

در حل مسائل پیچیده علمی هم بزرگان پژوهشگر از پی رسیدن به آینه جام جم ، جان خود را صیقل میدهند . عالم فیزیک و شیمی یا ریاضی یا پزشکی یا رشته دیگر وقتی از خود بیخود و بمرور زمان در دریای مسئله ای که بر سر آن کار میکنند غرق شد سازمان P وجودش نسبت به همان مسئله بخصوص جنبه آینه واری و یگانگی پیدا میکند ، کم کم عاشق شیدا که سر از پا نمی شناسد به معشوق خود نزدیکتر میشود ، چندانکه جمال معشوق در آینه ذهن او جلوه گر میگردد ، و رفته رفته آن مسائل لاینحل روشن میشوند . کار چنین عالم پژوهشگر غیر از عالم صوری و قشری است که بر خزانه اطلاعات و القاب و سمت های خود حکمروائی میکند و پاسخ هر پرسشی را در رشته ای از الفاظ سردرگم تاریک فرو پیچیده است ، آن عالم عارف و عاشق است و این دیگری دکاندار گدائی در لباس اهل علم یا عالم زاهد ماب که اگر هم صرف و نحو علم خود را فرا گرفته دلی دیگر بمقام جذبه و پژوهش و مکاشفه نرسیده است .

مایه اصلی محیط علمی ، دینی ، هنری یا فرهنگی شایسته و بایسته در جوامع بشری ایجاد این روح و روش صیقل کاری و شکستن بتها و خیمهای رنگ آمیزی و دریدن پرده های پندار است . اینکه روح پاک جوانها در سرتاسر جهان در آغاز کار هر کجا که هستند دنبال کانون آزادگی میگردد از آن است که هنوز شکمها به قلیه و پاها به کادیلاک بند نشده ، هنوز دنبال سنگ صیقل میگردد و بشکم و حوالی آن اعتنا ندارند ، هر جوان با فقهی خوب میداند که :

از خلق چون گذشت شود یکسان

با نان خشک قلیه هارونی

جوانان پاکدامن جویای آینه اند و میدانند که نقش ایوان بکار نمی آید :

حافظ عروس طبع مرا جلوه آرزوست

آئینه ای ندارم از آن آه می کشم
آینه معرفت را با پول نمی توان خرید بهای آن جان و عمر

است نه دینار و دلار و فرانک و هم از آن :

ده بود آن نه دل که اندر وی

گاو و خر باشد و ضیاع و عقار
اما وجود رهبر و استاد ارشاد کننده هم شرط اساسی است تا کوششها در طریق سلسله متقارب بکار رود نه در بیگانگی و پراکندگی و بی همزبانی و دوری و تباعد .

وقتی حافظ میگوید :

دل که آئینه شاهی است غباری دارد

از خدا می طلبم صحبت روشن دانی

زیباشناسی شعر فارسی خوانندگان را در موارد مشابه بیکار آید.

حواشی:

۱ - نگارنده مقالاتی در باره معیاری در زیبا شناخت شعر فارسی تصنیف کرده که در مقام دیگری بچاپ میرسد - در آن مقالات اصل اول و دوم در این معنی است که تشبیهات طبیعی بزبانی شعر می افزاید و گرایش به مسائل اجتماعی و درس و بحث غالباً در مسیر شعر زیبا قرار ندارد .

۲ - شاید طالب اف از ایرانیان منور يك قرن پیش در قفقاز .

اگر کسی از اهل ادب این شعر را بتحقیق از گوینده دیگری بدانند لطفاً نویسنده را مطلع فرمایند تا در چاپ بعد اصلاح شود .

۳ - دکتر محمود افشار از سخن شناسان و نویسندگان پیش گام ایران در زمان ماست . وی در اوایل قرن چهاردهم هجری شمسی مجله وزین و کم نظیر آینده را منتشر ساخت . در آن سالها که اینجانب دوران دبستان و دبیرستان را در ایران میگذراندم از صاحب قلمان مجله آینده نکتهها آموختم ، پس از آن دیگر به مجله آینده دسترسی نداشتم .

۴ - برای آنها که بعلوم آشنائی دارند همین معنی را در شکلها باز نموده ایم . اینکه موقف و حال امروز ما نقطه P₁ کجاست زیاد موثر نیست ، باید دید آیا راه و روش مایعنی P₁ P₂ P₃ سلسله مقاربتی است که بسوی مرکز و کعبه ای متمایل است یا از مرکز بدور میرود . آنها که با (ثوری Stability) فرضیه پایداری دستگاههای فیزیکی مانوس اند خوب درک میکنند که برای وضیع و شریف عارف و عامی زاهدورند صالح و طالع راه و روش شرط است ویس :

در پایان فقط که شدن آخر تا چند

۵ - مثنوی استاد جعفری جلد سوم صفحه ۱۱۹

۶ - بزرگمفلسفینان بشنو این دقیقه زمن که غایبی تو و هرگز نرفتی از نظرم

۷ - این دو بیت مولانا را آقای مجید کفائی دایزن سفارت آتراوا بیاد نگارنده آوردند :

تفسیر علمی سخن چنین است : دل آینه سانی داشتم ، اینک زیر بار گران غمهای فرومایه ، یا آلودگیها ، یا اثر همنشینی B با اغیار ، غبار آلود شده ، زنگ زده ، چنانکه دیگر BX آن فروزش و جلار ندارد . سلسله سیر وسلوک متباعد شده ، از بارودیار خود بدور افتاده ام ، از خدا می طلبم صاحب روشن رای نورافکنی بسان A ، باشد که زنگ از دلم بزدايد ، روان مرا باز صیقل و جلا بدهد ، چندانکه A(BX) بصورت پاک پیشین در آید :

$$A B X = X$$

سازمان A باید آن توانائی ارشاد و زنگ زدائی داشته باشد که اثر B را از میان ببرد ، یعنی

$$B = A - 1$$

بهر حال قدری به پهنا رفتم اما نیت این بود که گوشه چشمی هم از اندیشه های علمی و اجتماعی خود را در کار ادب پارسی و ارزیابی هنری گاهگاه بنمایانم . در همه حال علم میتواند روشنگر مفاهیم باشد که :

و عاشقی گر زین سرو گرزان سراسر
عاقبت ما را بدان سر رهبر است ،
این تفنن ساده علمی را بدو نظر معروض داشتم . یکی آنکه در مسیری که میرویم خواننده را با زیباییهای دیگر که در کنار مسیر تفکر است آشنا کنم مگر نه این است که سخن از هوای صحبت و همنشینی کردیم ؟ شاید این اندیشه ساده نگارنده نیروی آن را داشته باشد که از کارخانه صنعت و علم بیرون خرامد و در بنیان و پایه ادب و هنر نفوذ کند . از این رو بخود اجازه دادم که در ذهن خواننده ای که بر غیبت به این اوراق نظر کند این معانی را نقشبندی کنم . دیگر آنکه شعر گل خوش بوی سعدی از نظر زیبا شناخت شعر و سخن پارسی از شعر دیگر برتر نشسته است - اما شعر دوم در عرصه گسترده تر است . چون معیار زیبا شناسی که در سلسله مقالات دیگر عرض کردیم به گرد مرکز شعر ناب میگردد ، میتوان گفت که بر مبنای آن عروس اندیشه سعدی در این شعر دلفریب تر از سخن خردمندان آن سخنگوی دیگر است - شعر دکتر افشار لطیف و انموثه گفتار نوگرایان کهن آشناست . - شعر رومی از اشعار ناب عارفانه است .

امید است این مثال ساده نگارنده در تجزیه و تحلیل و